

یادی از چشمه‌ساران کوهستان‌های بورنجان



چیزی برای مان باقی نماند. بله خشکسالی‌های پیاپی دو سه سال گذشته کار خودش را کرده بود از آن همه جوشش دیگر نه خبری بود و نه اثری. ز آن همه حجم آب اینک فقط باریک‌کمی کوچکی به اندازه یک شیر آب معمولی در گوشه‌ای جاری بود که آن هم چند متر آن سوتر در زمین فرومی‌رفت و از آن همه خروش جز سکوتی سرد در دل کوهستانی ماتم زده چیزی باقی نمانده بود. امید که خداوند رحمان و رحیم سال جاری را سال نزول برکت و باران و برف برای ما قرار دهد تا بلکه یکبار دیگر شاهد تداوم زندگی و خروش چشمه‌ها و آبادی‌ها و خرمنی کوه‌ها و جنگل‌ها و شادای مردمان آن سامان باشیم.

شده است و درست به همین دلیل است که باغداری در میان دره‌های سرسبز این منطقه به پیشه اصلی مردمان آن دیار تبدیل گشته است.

خوب به یاد می‌آورم سال‌های نه چندان دور گذشته را، آن زمان که هنوز خطی از سیاهی جاده چهره‌ی زیبای دشت برم را نیالوده بود و هنوز غرش غول‌های آهنین آرامش چند هزار ساله‌ی این سرزمین سبز بهشت گونه را برهم زده بود و صدای پیچش باد در شاخ و برگ درختان کهنسال بلوط و گاه صدای افتادن برگی زرد در سکوت دل‌انگیز یک غروب پائیزی تنها صدایی بود که گوش انسان را نوازش می‌داد.

در همه‌ی آن سال‌های خاطره‌انگیز گذشته به رسم دیرین هر ساله در آخرین آدینه اسفند ماه هر سال مسیر دشت ارژن تا کازرون را با پای پیاده می‌پیمودیم و در این مسافت کوهستانی و طولانی آنچنان منظره‌های حیرت‌انگیزی را تجربه می‌کردیم که گاه گذر زمان را به دست فراموشی می‌سپردیم. انگار نه انگار که صبح قبل از طلوع آفتاب حرکت کرده و باید تا غروب خورشید نرسیده خود را به مقصد برسانیم.

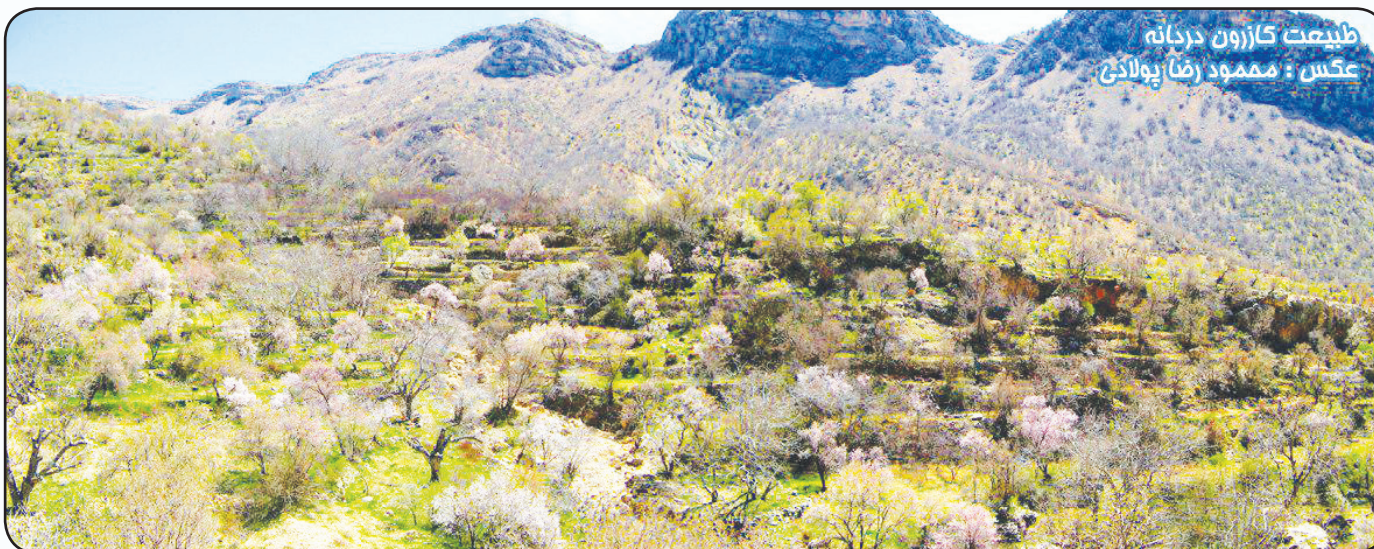
زمانی که به بلندترین نقطه‌ی کوهستانی منطقه یعنی قله «چنگ» می‌رسیدیم دیدن دشت سرسبز کازرون و نگین لاجوردی آن پریشان از یک سو و کوه‌های چون عروس سپیدپوش شده‌ی دشت ارژن و بورنجان و جنگل‌های پر پشت دشت برم از سوی دیگر آنچنان ما را مات و مبهوت خود می‌کرد که پایکوبان و هلله‌کنان در گوشه‌ای می‌نشستیم و به بهانه‌ی خوردن یک لیوان چای داغ دقایقی را مست تماشای این دریاچه‌ی رو به بهشت می‌شدیم. افسوس که آن زمان چون امروز دوربین‌های دیجیتال در دستمان نبود تا این صحنه‌های بدیع و کم‌ظنیر را در قاب خاطرات مان ثبت کنیم.

در یکی از این برنامه‌های کوهپیمایی قبل از رسیدن به چنگ مسیر خود را به سمت چپ متمایل کرده و تصمیم گرفتیم در باغستان‌های بورنجان فرود آئیم. درختان بادام غرق در شکوفه‌های سپید خود در طول مسیر خوش‌آمدگویی این جمع صمیمی و ورزشکار بودند و چشم‌های بهت زده‌ی ما را نوازش می‌دادند. چشمه‌سارهای کوچک و بزرگ از هر گوشه‌ای و از دل هر سنگی بیرون زده بودند و صدای شر شر آب بود که از هر سوی به گوش می‌رسید.



در ادامه بررسی چشمه‌ساران کوهستان‌های اطراف کازرون این هفته سفری خواهیم داشت به منطقه آباد و سرسبز بورنجان و دردانه با باغستان‌های سردسیری بادام و گردو. خوشبختانه این بخش از خطه سرسبز طبیعت کازرون از حیث میزان آب و وجود چشمه‌های کوهستانی و وضعیتی به مراتب مناسب‌تر از بخش‌های جنوبی کازرون دارد. منطقه بورنجان و دردانه به دلیل قرار گرفتن در منطقه کوهستانی و نسبتاً مرتفع دارای آب و هوایی معتدل بوده که در زمستان‌ها نیز طعم شیرین برف را یکی دو بار می‌چشند و از قضا بارش برف در قله‌های کوه‌های این منطقه موجب شکل‌گیری ده‌ها چشمه کوچک و بزرگ در دل این کوهستان‌ها

دردانه بهشت کوچک دیار ما



طبیعت کازرون در دانه
عکس: محمود رضا پولادی

در انتهای خطه‌ی همیشه سبز دشت برم و در میان انبوه به هم پیوسته درختان بلوط روستایی کوچک و با صفا دیده می‌شود که دردانه می‌نامندش. روبروی این روستا دره‌ای به غایت زیبا و فرح بخش قرار گرفته که شاهرگ حیات اقتصادی مردم روستا در آن قرار دارد. دره‌ای با منظره‌ی زیبا و چشم‌اندازهایی بی نظیر که چشم هر بیننده‌ی این را نوازش داده و رهگذران را ساعت‌ها مات و مبهوت خود می‌نماید. انبوه به هم فشرده‌ی درختان جنگلی و باغستان‌های کوچک بزرگ لابلای آن‌ها با درختان سردسیری همچون بادام و گردو و سیب و آلوچه. که در هر فصل زیبایی خاص خود را داراست.

جاده خاکی و باریکی که از میان این دره می‌گذرد راه عبور ما تا رسیدن به بالاترین نقاط کوهستان‌های پر برف منطقه را مشخص می‌کند. وقتی در مسیر صعود از میان این جنگل‌ها و باغات می‌گذری آنقدر محو تماشای زیبایی‌های سحر آمیز آنجا می‌شوی که خستگی را احساس نمی‌کنی صدای چهچه پرنده‌گان بر ضرب آهنگ طیش قلبتان غلبه می‌کند و فراموش می‌کنید که چیزی

به اسم خستگی هم هست. هر چه بالا و بالاتر می‌روید صدای شرشر آب از هر طرف به گوش می‌رسد و این تصور در شما شکل می‌گیرد که گویا قدم بر گوشه‌ای از خاک بهشت گذاشته‌اید. عبور از میان کوه‌های خیال‌انگیز دردانه در هوای خنک آنهم در اوج گرمای تابستان توفیقی است که گاه و بیگاه نصیبمان می‌گردد و دیدن چشمه‌های برفی که صد البته امسال کمی پر آب‌تر شده‌اند و نوشیدن جرعه‌ای از آب خنک و گوار و تازه کردن سر و صورت خود در آن خاطره‌ای فراموش نشدنی است که همیشه در خاطراتمان می‌ماند.

بی شک رؤیایی‌ترین ایام برای عاشقان طبیعت دردانه اوایل اسفند ماه است آنگاه که شکوفه‌های بادام و سیب به بار نشسته‌اند و درختان چون عروس بهاری لباس سپید به تن نموده‌اند. شوق دیدار این مناظر بی‌بدیل مرا بر آن داشت تا ساعت‌ها برای دیدن کوه پیمایی‌هایم و در یک بعد از ظهر زیبا و در هوایی بهاری عازم کوه باغ‌های رؤیایی‌اش شوم. حیف آمد شادی آن لحظات را با دوستانم قسمت ننمایم

شیرخوم چشمه‌ای که از رمق افتاده



نبود کجا بود. باز هم بازار عکاسی داغ شد سعی می‌کردیم از هیچ صحنه و منظره‌ای بی‌توجه رد نشویم و واقعا هم حیف بود که این مناظر به تصویر کشیده نشوند. در میانه راه در جای بسیار با صفایی توقف کرده و چند میوه خوردیم و بالاخره ساعت نه و نیم بود که به پای ماشین‌ها رسیدیم سرحال و شادان از یک صبح زیبا و دلانگیز و رویایی و لذتی که بی‌گمان انگیزه بخش ما برای یک هفته کار و تلاش خواهد بود. حیف آمد که زیبایی این سفر را با شما عزیزان قسمت نکنم پس این چند عکس ناقابل تقدیم شما.



منتظر اخبار و مطالب شما هستیم

لطفا مطالب خود را با درج شماره تلفن به دفتر روزنامه یا آدرس الکترونیکی ذیل ارسال نمایید. ضمناً روزنامه در ویرایش مطالب ارسال، آزاد است و مطالب ارسال شده برگشت داده نمی‌شود.

mailto:Farzfarhad@gmail.com

کارشناس سرویس گردشگری: محمود رضا پولادی

چشمه را نوشیدیم. بازار عکاسی داغ شد عده‌ای با موبایل و گروهی با دوربین‌های دیجیتال، من نیز در اطراف گشتی زده و به دنبال سوژه مناسبی برای عکاسی می‌گشتم. کمی که بدن‌مان از گرما و حرارت پیاده‌روی افتاد سرما را احساس کردیم. اینجا واقعا هوا سرد بود. اندکی گشتم و مقداری چوب و هیزم پیدا کردم و با رعایت احتیاط در گوشه‌ای آتشی افروختم و دور آن جمع شدیم کتری را از کوله‌پشتی بیرون آورده از آب چشمه پر کرده و بر روی آتش گذاشتیم زیراندازی انداخته و سفره را پهن نمودیم و بساط صبحانه را به پا نمودیم پنیر محلی و مغز گردو و سبزی تازه غسل و تخم مرغ محلی زینت بخش این سفره ساده و محقر بود جای همه دوستان سبز. بعد از صبحانه جای دم رفته بود یکی دو فنجان چای معطر به قول معروف «چیش خروسی» خوردیم و حسابی سر حال شدیم ساعت حدود هشت صبح بود که راه بازگشت را در پیش گرفتیم قبل از حرکت آتش را کاملاً خاموش کرده و روی آن آب و سنگ ریختیم. و بعد به راه افتادیم. حالا آفتاب زده بود و زیبایی‌های طبیعت بکر اینجا را به عین می‌دیدیم و لذت می‌بردیم گویی از میان بهشت می‌گذشتیم. به راستی اینجا اگر بهشت

خطی است) باریکی می‌گشتم که اگر پیدا می‌شد ما را مستقیماً به چشمه شیرخوم می‌رساند به هر زحمتی بود راه را پیدا کردیم و کارمان برای صعود راحت‌تر شد حدود نیم‌ساعتی که بالا رفتیم چند دقیقه‌ای ایستادیم تا بچه‌ها خستگی در کنند. اکنون تازه وقت اذان صبح شده بود از آن بالا همه را جلب نمود کازرون در خواب ناز بود و ما اینجا نظاره‌گر بودیم. سکوت مطلق کوهستان را گاه‌گاهی غرش ماشینی می‌شکست. باز به راه خود ادامه دادیم از میان انبوه درختان بلوط گذشتیم بازار شوخی و خنده به راه بود و کم‌کم نور سپیده دم از افق شرقی نمایان می‌شد و هوا رفته رفته روشن و روشن‌تر می‌گشت و قدم برداشتن راحت‌تر از قبل.

از دور محدوده چشمه نمایان بود ولی صدای آب به گوش نمی‌رسید جای تعجب نبود می‌دانستیم که امسال چشمه بسیار کم آب است. یادمان می‌آید سال‌های گذشته از چند صدمتر دورتر صدای غرش آب چنان در کوهستان می‌پیچید و سکوت کوهستان را به هم می‌زد که گویی شورش در گرفته است، اما ظاهراً امسال خبری از آن همه هیاهو نبود. به چشمه که رسیدیم دیدیم آب اندکی به اندازه یک شیر آب معمولی جاری‌ست. این نیز غنیمت بود جرعه‌ای از آب شیرین اما بسیار سرد

